جستاری در

فضائل و سیره

امام کاظم علیه السلام

سید امیر حسین کامرانی راد

بسم الله الرحمن الرحیم

جستاری در فضائل و سیره امام کاظم علیه السلام

نویسنده:

امیر حسین سید کامرانی راد

ناشر چاپی:

مجله حوزه

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

جستاری در فضائل و سیره امام کاظم علیه السلام

مشخصات کتاب

مؤلف: سید امیرحسین کامرانی راد

فضایل امام کاظم از نگاه شیخ مفید

۱- شیخ مفید رضوان الله علیه فرموده: ابوالحسن موسی بن جعفر (علیه السلام) عابدترین و فقیه‌ترین اهل زمانش بود، از همه سخی‌تر و از لحاظ کرامت نفس در عالیترین درجه قرار داشت. نوافل شب را می‌خواند تا به وقت صبح می‌رسید، و بلافاصله نماز صبح را می‌خواند، آنگاه تا طلوع آفتاب به تعقیب و ذکر الله اشتغال داشت، بعد سر به سجده می‌گذاشت و مشغول دعا و حمد بود تا نزدیکی ظهر. [۱] . بسیاری اوقات این دعا را می خواند: «اللهم اِنی اسالک الراحهَ عند الموت و العفو عندالحساب» و آن را تکرار می‌فرمود و از جلمه دعاهایش آن بود که: «عظُم الذنب من عبدک فلیحسن العفو من عندک». از ترس خدا گریه می‌کرد تا جایی که اشک از محاسنش جاری می‌شد، از همه مردم بیشتر به خانواده‌اش و ارحامش می‌رسید، به فقراء اهل مدینه شبها سر می‌زد و زنبیلهای حاوی مال و پول نقره و آرد و خرما برای آنها می‌برد، آنها نمی‌دانستند آورنده اینها کیست.موقع احسان دویست دینار تا سیصد دینار احسان می‌کرد، کیسه‌های احسان موسی بن جعفر (علیه السلام)، ضرب المثل بود... مردم از او بسیار روایت نقل کرده‌اند و او افقه اهل زمان و کتاب خدا را از همه بهتر حافظ بود، صوتش در قرائت قرآن از همه نیکوتر بود، چون قرآن می‌خواند محزون می‌شد، آنها که قرائت او را می‌شنیدند گریه می‌کردند. مردم مدینه او را «زین المتهجدین» می‌نامیدند، کاظم لقب یافت زیرا که خشم خود را فرو خورد و بر ظلم ظالمان صبر کرد [۲] .

عبادت

۲- عبدالله قروی از پدرش نقل کرده گوید: محضر فضل بن ربیع رفتم، او در پشت بام نشسته بود، گفت: نزدیک بیا، نزدیک رفتم تا محاذی او شدم، گفت: به آن اتاق نگاه کن، نگاه کردم، گفت: چه چیز می‌بینی؟ گفتم: یک لباس که به زمین انداخته‌اند. گفت: دقت کن، بدقت نگاه کردم، گفتم: مردی را می‌بینم که در حال سجده است. گفت: او را می‌شناسی؟ گفتم: نه، گفت: او مولای تو است، گفتم: مولای من کیست؟ گفت: خود را به نادانی می‌زنی؟! گفتم: نه، ولی برای خود مولایی نمی‌شناسم. گفت: این ابوالحسن موسی بن جعفر است، من شب و روز حال او را زیر نظر دارم، او را همیشه در این حال یافته‌ام، او نماز صبح را می‌خواند، تا طلوع آفتاب به تعقیب می‌نشیند، بعد سر به سجده می‌گذارد تا ظهر می‌رسد، به بعضی از خدمتکاران زندان گفته است چون ظهر شود او را خبر کند. وقتی که غلام، اعلام ظهر می‌کند، برخاسته بدون وضو شروع به نماز می‌کند، از آن می‌دانم که در سجده نخوابیده است [۳] .

دعا برای مؤمن

۳- علی بن ابراهیم از پدرش نقل کرده: عبدالله بن جندب را در موقف حج (ظاهراً عرفات) دیدم، بهتر از او کسی را در آن جا ندیدم، دست به آسمان برداشته مرتب دعا می‌کرد و اشک چشمانش بر صورتش جاری بود و به زمین می‌ریخت چون مردم از وقوف برگشتند، گفتم یا ابا محمد! من بهتر از موقف تو ندیدم. گفت: به خدا قسم دعا نکردم مگر برای برادران مؤمن، چون

ابوالحسن موسی بن جعفر (علیه السلام) به من فرمود: هر که برای برادر مؤمنش در پشت سر دعا کند، از عرش ندا می‌شود: آگاه باش برای تو صد هزار برابر آن است، «و ذلک ان اباالحسن موسی بن جعفر (علیه السلام) أَخبرنی انه من دعا لاخیه بظهر الغیب نودی من العرش: ها، و لک ماة الف ضعف مثله» من خوش نداشتم صد هزار برابر ضمانت شده را بگذارم برای یک دعایی که نمی‌دانم مستجاب خواهد شد یا نه. [۴] .

فتوای امام کاظم

۴- حسن بن علی بن نعمان گوید: وقتی که مهدی عباسی مسجدالحرام مکه را توسعه داد، خانه‌ای در مربع شدن مسجد باقی ماند، مهدی از صاحبان خانه خواست که آن را بفروشند تا داخل مسجد الحرام کند، ولی آنها حاضر به فروش نشدند. مهدی از فقها فتوا خواست، همه گفتند: چیز غصبی نمی‌شود داخل در مسجدالحرام شود و جزء آن باشد، علی بن یقطین گفت: یا امیرالمؤمنین! اگر به موسی بن جعفر بنویسم، از چاره این امر به تو خبر خواهد داد. مهدی عباسی به حاکم مدینه نوشت از موسی بن جعفر بپرس: خانه‌ای است می‌خواهیم داخل در مسجدالحرام بکنیم، صاحبانش حاضر به فروش نیستند، در این امر چاره چیست؟ حاکم آن را از امام (علیه السلام) پرسید، حضرت فرمود: ناچاریم که جواب بدهیم؟ گفت: آری، ضرورتی است که پیش آمده است. فرمود: بسم الله الرحمن الرحیم اگر کعبه بعد از خانه ساختن مردم ساخته شده است، مردم به اطراف آن سزاوارترند و اگر مردم به اطراف کعبه آمده‌اند، کعبه به اطرافش اولی است: «بسم الله الرحمن الرحیم ان کانت الکعبة هی النازلة بالناس فالناس اولی بفنائها و ان کان الناس هم النازلون بفناء الکعبة فالکعبة اولی بفنائها». امام صلوات الله علیه یکی از احکام و مصادیق حریم را در اینجا بیان فرموده است و چون خانه اطراف کعبه، بعد از کعبه ساخته شده بود، حق کعبه در توسعه مقدم بود. مهدی چون نامه را خواند بوسید و دستور داد خانه مزبور را خراب کرده داخل مسجد نمایند، صاحبان خانه محضر امام (علیه السلام) آمدند که به مهدی نامه بنویسد اقلاً قیمت خانه را بدهد، امام مرقوم فرمود: مقداری به آنها پول بدهد، مهدی آنها را با پول راضی کرد. [۵] .

امام کاظم و قیام علمی

در زمان حضرت کاظم صلوات الله علیه برای قیام مسلحانه بر علیه طاغوت و تشکیل حکومت اسلامی، زمینه‌ای فراهم نبود، و گرنه بر آن حضرت واجب بود که دست به کار شده و حکومت اسلامی بوجود آورد، چنانکه از قیام حسین بن علی شهید فخ که مورد تأیید امام (علیه السلام) بود معلوم گردید، حضرت به او فرمود: مردم فاسقند، کاری از پیش نخواهی برد. ولی برای مبارزه منفی و قیام علمی و ارشاد مردم، شرایط، آماده بود، بدین جهت، امام فعالیت خویش را در دو جبهه آغاز فرمود، یکی مبارزه منفی و عدم تسلیم در برابر طاغوت و متنفر کردن مردم از دستگاه ظلم و جور، دلیل این مدعا زندانی شدن آن حضرت و سالها در زندان ماندن و شهادت در زندان است و دیگر آنکه آن حضرت صفوان جمال را وادار به فروش شترهایش کرد تا هارون الرشید حتی در رفتن به حج آنها را کرایه نکند و امام به وی فرمود: هر که بقای هارون را دوست دارد ولو بمدت دادن کرایه شتران، در قیامت با او محشور خواهد بود. دیگری در جهت ارشاد و هدایت مردم و نشر احکام و تربیت افراد، شیخ مفید در ارشاد فرموده: مردم روایات بسیاری از آن حضرت نقل کرده‌اند و آن حضرت افقه اهل زمان خویش بود. [۶] . مرحوم شیخ طوسی در رجال نام دویست و هفتاد و دو نفر از راویان را ذکر کرده که همه از آن حضرت نقل حدیث کرده‌اند، مطالعه نام آنها در همان کتاب بسیار دیدنی است، با مراجعه به کتب اربعه و بحار و امثال آن خواهیم دید که بخش قابل توجهی از احکام و اعتقادات و اخلاق اسلامی و تفسیر توسط آن جناب بوده است. وصیت آن حضرت به هشام که در کافی: کتاب العقل و الجهل ص ۱۳ - ۲۳ و در تحف العقول در ذکر ارشادات آن حضرت نقل شده، حائز اهمیت است. علی بن جعفر برادر آن حضرت که از تربیت شدگان آن حضرت و از خواص آن بزرگوار

بود هم «کتاب المناسک و المسائل» را از آن حضرت نقل کرده است. مرحوم مجلسی همه آن کتاب را در بحارالانوار ج ۱۰ از صفحه ۲۴۹ تا صفحه ۲۹۱ یعنی در چهل و یک صفحه آورده است تحت عنوان «ما وصل الینا من اخبار علی بن جعفر عن اخیه موسی علیه السلام...» و آنها حدود چهار صد و هیجده سؤال و جواب است که بصورت: «سالته...قال» منقول است. شیخ طوسی در اختیارالرجال فرموده: امامیه اتفاق دارند بر شش نفر از فقها از اصحاب امام کاظم و امام رضا (علیه السلام) و آنها عبارتنداز: یونس بن عبدالرحمان، صفوان بن یحیی، بیاع سابری، محمد بن ابی عمیر، عبدالله بن مغیره، حسن محمود سراد و احمد بن ابی نصر بزنطی [۷] اینک به عده‌ای از بزرگان و فقهاء و محدثین که از تربیت یافتگان آن حضرت و پدرش امام صادق و پسرش امام رضا (علیهم السلام) بوده‌اند، اشاره می کنیم. ۱- یونس عبدالرحمن مولی آل یقطین: در فهرست شیخ آمده که او بیشتر از سی کتاب در احکام جمع و تألیف کرده است. صدوق فرمود: از ابن الولید شنیدم می‌فرمود: روایات کتب یونس همه صحیح است مگر آنچه محمد بن عیسی بن عبید به تنهایی از او نقل کرده است. نجاشی در رجال خود فرموده: در میان اصحاب ما متقدم و عظیم المنزلهٔ بود، در ایام هشام بن عبدالملک متولد شد، امام صادق (علیه السلام) را در میان صفا و مروه دید ولی از وی چیزی نقل نکرده و از امام کاظم (علیه السلام) و امام رضا (علیه السلام) روایت نقل فرموده است، امام رضا (علیه السلام) در علم و فتوا دادن به او اشاره می کرد. ابوهاشم جعفری گوید: کتاب «یوم و لیلهٔ» یونس را به امام حسن عسکری (علیه السلام) عرضه کردم، فرمود: این کتاب تصنیف کیست؟ گفتم: تصنیف یونس آل یقطین است. فرمود: «اعطاه الله بکل حرف نوراً فی الجنهٔ». ۲- صفوان بن یحیی: شیخ طوسی در فهرست می‌فرماید: صفوان بن یحیی که لباس سابری خرید و فروش می کرد، اوثق اهل زمانش در نزد اصحاب حدیث و عابدترین اهل روزگارش بود، روزی صد و پنجاه رکعت نماز می‌خواند و سالی سه ماه روزه می گرفت و هر سال زکات مالش را سه برابر می‌داد. او و عبدالله جندب و علی بن نعمان در بیت الله الحرام عهد کردند که اگر یکی از دنیا رفت، بقیه بعد از او نماز او را بخوانند، روزه او را بگیرند، حج او را به جای آورند و زکات او را بدهند، دو رفیقش قبل از او از دنیا رفتند، لذا صفوان به عهد خود عمل می کرد. او از حضرت رضا و امام جواد و امام هادی (علیه السلام) روایت کرده و نیز از چهل نفر از اصحاب امام صادق (علیه السلام) نقل حدیث می کند و برای او کتب زیادی هست و از موسی بن جعفر (علیه السلام) مسائلی و روایاتی دارد. نجاشی فرموده: صفوان بن یحیی ثقهٌ ثقهٌ عَینٌ. از حضرت رضا (علیه السلام) روایت نقل کرده و در نزد آن حضرت مقام شریفی داشت، کشی او را در رجال امام کاظم (علیه السلام) ذکر کرده، وکیل امام رضا و امام جواد علیهماالسلام بود، به طرف مذهب واقفیه نرفت، او در سال دویست و ده وفات یافته است. ۳- محمد بن ابی عمیر: نجاشی فرمود: کنیه‌اش ابو احمد، بغدادی الاصل، امام کاظم (علیه السلام) را ملاقات کرد و از او احادیث بسیاری شنید و در بعضی احادیث، امام او را أبا احمد خطاب کرده است و نیز از حضرت رضا (علیه السلام) حدیث نقل کرده، در نزد خاصه و عامه دارای منزلت است، شیخ در فهرست فرمود: «و کان من أوثق الناس عندالخاصهٔ و العامهٔ و أنسکهم نسکاً». او همان است که به هارون الرشید خبر دادند که او نام های همه شیعیان را در عراق می‌داند، هارون او را گرفت و گفت: نام شیعیان را بگو، او قبول نکرد، او را لخت کرده و آویزان نموده و صد ضربه شلاق زدند. می گوید: تحمل فشار بقدری سخت شد که عن قریب بود نام شیعیان را فاش کنم، ناگاه ندای محمد بن یونس بن عبدالرحمان را شنیدم که می گفت: ابن ابی عمیر! از خدا بترس، و موقف خود را در پیش خدا بیاد آور، این گفته باعث قوت قلب شد که تحمل کردم و نگفتم والحمدلله؛ و در آن گرفتاری بیشتر از صد هزار درهم ضرر دید. (رجال کشی). او چهار سال بعلت طرفداری از امامت به زندان رفت، خواهرش کتابهای او را دفن کرد و از بین رفت، بقولی خودش در غرفه‌ای گذاشته بود که باران بر آنها جاری گردید و شسته شدند، لذا از حفظ، نقل حدیث می کرد، اصحاب ما بر مراسیل او اعتماد کرده‌اند، کتابهای زیادی تألیف کرده است، او در سال دویست و هفده به جوار حق پیوست. (رجال نجاشی). سندی بن شاهک به امر هارون او را صد و بیست تازیانه زد و در حبس افکند، او بیست و یک هزار درهم داد تا خلاص شد. از مردی ده هزار درهم طلب داشت، آن مرد خانه خود را به ده هزار

درهم فروخت، پولش را پیش ابن ابی عمیر آورد و گفت: این طلب تو است. گفت: این پول از کجاست؟ آیا به ارث برده‌ای یا کسی به تو بخشیده است؟ گفت: خانه‌ای را فروخته‌ام، پول آن است. ابن ابی عمیر گفت: ذریح محاربی از امام صادق (علیه السلام) به من نقل کرد که فرمود: «لا یخرج الرجل من مسقط رأسه بالدین» یعنی به علت قرض مرد را از خانه‌اش بیرون نمی‌کنند. لذا این پولها را قبول نمی‌کنم با آنکه به خدا قسم فعلا به یک درهم نیز احتیاج دارم (تحفهٔ الاحباب). ببین تربیت امامان صلوات الله علیهم چه مردانی به وجود آورده است. اگر انسان خودش خانه‌اش را بفروشد و بیاورد مانعی ندارد ولی آن بزرگوار احتیاط کرده است. ۴- عبدالله بن مغیره ابو محمد بجلی: نجاشی فرموده: ثقهٔ ثقهٔ، کسی در جلالت و دین و ورع به او نمی‌رسد، از ابی الحسن موسی بن جعفر (علیه السلام) حدیث نقل کرده و گویند سی کتاب تألیف نموده است. کشی در رجال خود نقل کرده: عبدالله بن مغیره گوید: قول واقفیها را قبول کرده بودم، به حج مشرف شدم، به وسوسه و تردید افتادم، به پرده کعبه چسبیده و گفتم: خدایا! مطلوب و اراده مرا می‌دانی، مرا به بهترین ادیان هدایت کن، در آن وقت به دلم افتاد که محضر امام رضا (علیه السلام) بروم، به مدینه آمدم و به در خانه آن حضرت رفتم، به غلام آن حضرت گفتم: بگو مردی از اهل عراق اجازه ورود می‌خواهد. در این بین صدای امام را شنیدم که فرمود: عبدالله بن مغیره! داخل شو، داخل خانه شدم، امام چون به من نگاه کرد، فرمود: خدا دعایت را قبول فرمود و تو را به دین خود هدایت کرد، گفتم: «اشهد انک حجهٔ الله و امینه علی خلقه». ۵- علی بن جعفر صادق (علیه السلام)، برادر امام کاظم و از تربیت شدگان آن حضرت است و زمان چهار امام را درک کرده است، مفید رحمهٔالله در ارشاد فرموده: علی بن جعفر رضی الله عنه از راویان حدیث، صحیح العقیده، شدیدالورع و کثیرالفضل است، ملازم برادرش موسی بن جعفر (علیه السلام) بود و از وی روایات بسیاری نقل کرده است (ارشاد: ص ۲۶۹) شیخ در فهرست فرموده: «علی بن جعفر... جلیل القدر ثقهٔ و له کتاب المناسک و مسائل الأَخیه موسی بن جعفر (علیه السلام) سأله عنها». در مناقب فرموده: از جمله ثقات آن حضرت، حسن بن علی بن فضال کوفی، عثمان بن عیسی، داوود بن کثیر رقی، و علی بن جعفر صادق (علیه السلام) است و از خواص اصحابش علی بن یقطین، ابوالصلت عبدالله بن سلام، اسماعیل بن مهران، علی بن مهزیار، ریان بن صلت، احمد بن محمد حلبی، موسی بن بکیر واسطی و ابراهیم بن أبی البلاد کوفی است (ج ۴ ص ۳۲۵).

امام کاظم، عالم عصرخویش

امام موسی کاظم (علیه السلام) برای انجام اعمال حج رهسپار مکه شد، آن سال خلیفه «هارون الرشید» نیز در مکه بود. در هنگام انجام اعمال احساس کردم، امام (علیه السلام) به او بی‌اعتناست. اما او را نمی‌شناخت. به همین علت سؤالاتی را از فرزند پیامبر (صلی الله علیه واله وسلم) پرسید؛ امام (علیه السلام) با بی‌اعتنایی آنان را پاسخ داد؛ خلیفه ناراحت شد و با عصبانیت گفت:«اگر نگویی فرض چیست؟ تو را اذیت می‌کنم». حضرت (علیه السلام) فرمودند: «فرض یکی و پنج، هفده و ۳۴ و ۹۴ و۱۵۳ در هفده، از دوازده عدد یکی و از دویست عدد پنج عدد و از همه عمر یکی و یکی به یکی است». هارون فریاد زد: «من از تو سؤال می‌پرسم، تو شماره و حساب به من می گویی». سپس امام (علیه السلام) فرمودند:«مگر نمی‌دانی دین اسلام حساب است و اگر دین حساب و کتاب نداشت خداوند از بندگانش حساب نمی‌کشید». - اگر به مقدار سنگینی یک خردل باشد آن را حاضر می‌کنیم و کافی است که ما حساب‌کننده باشیم. - این که گفتم واجب یکی است، آن دین اسلام است. پنج نماز دارد که هفده رکعت است که ۳۴ سجده، ۹۴ تکبیر و ۱۵۳ تسبیح دارد. و از دوازده یکی منظورم روزه ماه رمضان است. که از دوازده ماه سال فقط یک ماه روزه می‌گیریم. چهل عدد یکی به این معناست که بر مالک چهل دینار، یک دینار و بر مالک دویست دینار، پنج دینار زکات واجب است. از همه عمر یکی نیز حج است که در تمام عمر یک مرتبه واجب می‌شود. همچنین منظورم از یکی به یکی، قصاص است که اگرخون کسی را بریزد واجب است خون او ریخته شود. خلیفه کیسه‌ای زر به امام (علیه السلام) داد. پس افرادی را به تعقیب

حضرت (علیه السلام) فرستاد تا نام و نشان او را جویا شوند. ساعتی بعد هارون متوجه شد او از ذریه زهرای اطهر و علی‌بن‌ابیطالب (علیه السلام) است.

موعظه امام کاظم و بشر حافی

ابونصر بشر بن الحارث معروف به «بشر حافی» از اولاد روساء و درباریان بود، اغلب به لهو و لعب و بی‌عاری و کارهای قبیح اشتغال داشت، چنان که رسم اینگونه اشخاص است. روزی امام کاظم (علیه السلام) در بغداد از خانه او عبور می‌کرد، صدای ساز و آواز و ملاهی شنید، در این بین کنیزی از خانه بشر بیرون آمد تا خاکروبه را بیرون ریزد. امام (علیه السلام) به او فرمود: صاحب این خانه آزاد است یا عبد؟ گفت: آزاد است. امام فرمود: راست گفتی، اگر عبد بود از مولایش می‌ترسید. کنیز به خانه برگشت، بشر که بر سفره شراب نشسته بود، گفت: چرا تأخیر کردی؟! گفت: با مردی سخن می‌گفتم که چنین گفت. بشر که معنی کلام را فهمید پا برهنه در عقب امام (علیه السلام) دوید، تا خود را به امام رسانید و بدست آن حضرت توبه کرد و اعتذار نمود و گریست. (الکنی و الالقاب – حافی). او بالاخره از زهاد عصر خود گردید، مواعظ بسیاری از او در کتب اخلاق نقل شده است. گویند: بعد از آن دیگر کفش نپوشید و پیوسته پا برهنه بود که لقب حافی (پا برهنه) یافت. لفظ بشر بضم اول بر وزن «عذر» است.

امام کاظم و صفوان بن مهران

صفوان بن مهران جمال گوید: روزی به خدمت ابوالحسن اول (امام کاظم (علیه السلام)) رسیدم، فرمود: صفوان! همه چیز تو خوب است، مگر یک چیز. گفتم: فدایت شوم، آن کدام است؟! فرمود: آن که شتران خود را به هارون رشید کرایه می‌دهی، گفتم: به خدا قسم من برای تکبر، افتخار، شکار و لهو کرایه نمی‌دهم، بلکه فقط برای سفر مکه کرایه می‌دهم، وانگهی خودم با شتران نمی‌روم، بعضی از غلامان خود را می‌فرستم. فرمود: یا صفوان! آیا پول کرایه را مقروض می‌مانند یا در اول می‌دهند؟ گفتم: بعد از عمل حج می‌دهند. فرمود: دوست داری زنده بمانند تا کرایه تو را بدهند؟ گفتم: آری. فرمود: هر که بقای آنها را دوست دارد، با آنهاست و هر که با آنها باشد اهل آتش است. صفوان گوید: رفتم همه شتران را فروختم، هارون چون از این کار مطلع شد، مرا خواست و گفت: گزارش رسید که شتران خود را فروخته‌ای، گفتم: آری، گفت: چرا؟ گفتم: خودم پیر شده‌ام، غلامان نیز درست کار نمی‌کنند. گفت: هیهات هیهات، می‌دانم کدام کس به این کار دلالت کرده است، موسی بن جعفر به این عمل اشاره کرده است. گفتم: مرا با موسی بن جعفر چه کار؟ گفت: ساکت باش، به خدا اگر حسن مصاحبتت نبود تو را می‌کشتم. [۸] . نگارنده گوید: صفوان بن مهران أسدی از راویان موثق و از اهل کوفه بود، او از احادیث امامان صلوات الله علیهم کتابی نوشته است، او از کرایه دادن شتران امرار معاش می‌کرد، که صفوان جمال نام گرفته بود، او دفعات متعددی حضرت صادق صلوات الله علیه را از مدینه به کوفه و بغداد آورده است. او همان است که زیارت وارث و دعای علقمه و زیارت رجبیه امام حسین صلوات الله علیه را از امام صادق (علیه السلام) نقل کرده است، رضوان الله علیه.

امام کاظم و مرد عمری

مفید رحمه الله نقل می‌کند: در مدینه مردی بود از نسل عمربن الخطاب، او امام کاظم (علیه السلام) را اذیت می‌کرد، هر وقت آن حضرت را می‌دید به او و علی بن أبی طالب (علیه السلام) ناسزا می‌گفت، بعضی از یاران امام گفتند: اجازه بدهید او را بکشیم، حضرت آنها را از این کار به سختی نهی کرد. حضرت از حال آن مرد عمری پرسید. گفتند: او در بعضی از نواحی مدینه به شغل زراعت مشغول است، امام بر مرکب خویش سوار شده به دیدار او رفت و داخل مزرعه او شد، عمری فریاد کشید: زراعت مرا

پایمال نکن، امام به حرف او اهمیت نداد تا خودش را به او رسانید. و نزد او نشست و با او شوخی و خوشرویی کرد، بعد فرمود: برای این زراعت چقدر خرج کرده‌ای؟ گفت: صد دینار، فرمود: چقدر امید داری عایدت شود؟ گفت: علم غیب نمی‌دانم، فرمود: من گفتم: چقدر امید داری؟ گفت: دویست دینار. امام کیسه‌ای به او داد که سیصد دینار داشت، فرمود: مزرعه‌ات نیز مال تو باشد، خدا آنچه امید داری به تو روزی فرماید. مرد عمری برخاست، سر مبارک امام را بوسید و از گذشته‌ها معذرت خواست، امام تبسم فرمود و به مدینه برگشت و چون به مسجد داخل شد دید مرد عمری در مسجد نشسته و می گوید: «الله اعلم حیث یجعل رسالته». یاران مرد عمری پیش او آمده گفتند: چه شده!؟ چرا عوض شده‌ای؟! گفت: آنچه را که گفتم شنیدید؟ آنگاه شروع به دعا کردن برای امام کرد، با او مخاصمه کردند، او نیز با آنها مخاصمه نمود، امام چون نزد یاران خویش آمد، فرمود: کدام کار بهتر بود، آنچه شما گفتید یا آنچه من کردم. کار او را با مقداری پول اصلاح کردم و از شرش راحت شدم. (ارشاد: ص ۲۷۸).

امام کاظم و حماد بن عیسی

ثقه جلیل حماد بن عیسی گوید: در شهر بصره به خدمت حضرت ابوالحسن موسی بن جعفر رسیدم، گفتم: فدایت شوم، از خدا بخواه به من خانه‌ای و همسری و فرزندی و خدمتکاری و پنجاه دفعه زیارت حج روزی فرماید، امام دست به دعا برداشت که: «اللهم صل علی محمد و آل محمد و ارْزُق حماد بن عیسی داراً و زوجةً و ولداً و خادماً والحج خمسین سنهٔ» حماد گوید: چون حج را پنجاه بار گفت، دانستم که بیشتر از پنجاه بار حج نخواهم کرد، آنگاه حماد به راوی حدیث گفت من در اثر دعای امام چهل و هشت بار حج رفته‌ام، این خانه من است که خدا روزی کرده و این همسر من است که در پس پرده سخن مرا می‌شنود و این پسر من و این خدمتکار من است، که خدا عطا فرموده است. راوی گوید: حماد بعد از آن دو بار نیز به حج رفت که پنجاه حج شد، بار پنجاه و یکم برای حج حرکت کرد و با ابوالعباس نوفانی هم کجاوه بود، چون به میقات رسید، داخل آب شد که غسل کند، در آن بین سیل آمد و او را غرق کرد و قبرش در «سیاله» (محلی در حجاز) واقع است. (رجال کشی – حماد). بدین طریق نتوانست حج پنجاه و یکم را به جا بیاورد، حماد بن عیسی یکی از راویان موثق راستگوست، ابوالعباس نجاشی در رجال خود می‌فرماید: او از امام صادق و امام کاظم و امام رضا علیهم السلام حدیث نقل کرده و در زمان امام جواد صلوات الله علیه فوت کرده است، گوید: از امام صادق (علیه السلام) هفتاد حدیث شنیدم، پیوسته در آنها شک می کردم تا به بیست حدیث اقتصار نمودم.

امام کاظم و علی بن یقطین

مردی به نام محمد بن علی صوفی نقل می‌کند: ابراهیم جمال که شغل شترداری داشت برای عرض حاجتی محضر علی بن یقطین وزیر آمد، علی او را اجازه ورود نداد و رد کرد. اتفاقاً در آن سال علی بن یقطین به حج مشرف شد و در مدینه به زیارت امام کاظم (علیه السلام) آمد، امام به او اجازه ورود نداد، علی بن یقطین در روز دوم امام را ملاقات کرد و گفت: مولای من! گناه من چیست؟! امام فرمود: من از ورود تو مانع شدم، زیرا که تو از ورود برادرت ابراهیم جمال مانع شدی و نگذاشتی پیش تو بیاید، خدا عمل تو را قبول نخواهد فرمود، مگر آن که ابراهیم جمال از تو بگذرد. علی گفت: سرور من و مولای من! این چطور ممکن است، من در مدینه هستم و او در کوفه!!! امام فرمود: چون شب رسید به تنهایی به قبرستان «بقیع» برو، بی آن که کسی از یارانت بداند، خواهی دید در آن جا اسب اصیلی زین کرده آماده است، آن تو را به کوفه خواهد رسانید. علی بن یقطین شب به «بقیع» آمد و به آن مرکب سوار شد، بعد از کمی آن اسب او را در کوفه به در خانه ابراهیم جمال رسانید، علی در را زد و گفت: من علی بن یقطین هستم. ابراهیم از درون خانه صدا زد: علی بن یقطین وزیر در خانه من چه می‌کند؟ علی بن یقطین گفت: کار من بزرگ است، آنگاه اجازه گرفت و داخل شد گفت: ای ابراهیم! سرورم موسی کاظم (علیه السلام) مرا قبول نکرده مگر آن که تو از من

عفو کنی. گفت: خدا تو را بیامرزد. علی بن یقطین گفت: من صورتم را به زمین می گذارم، تو قدم بر صورت من بگذار. ابراهیم گفت: این کار را نکنم، علی بن یقطین اصرار کرد که بکن، ابراهیم پا به صورت علی می گذاشت و علی می گفت: خدایا! شاهد باش. بعد از خانه ابراهیم بیرون آمد، سوار آن اسب شد و اسب همان شب، او را به درخانه امام رسانید، امام (علیه السلام) به او اجازه ورود داد و قبولش فرمود. [۹] . نگارنده گوید: نظیر این مطلب در نوادر حضرت باقر (علیه السلام) در قضیه «یادرجان» گذشت، امامان علیهم السلام از این کرامات زیاد داشته‌اند. عبدالله بن سنان گوید: روزی هارون الرشید مقداری لباس به عنوان تحفه به وزیرش علی بن یقطین داد، از جمله جبه سیاهی زر دوخت از لباس پادشاهان بود، علی بن یقطین همه آن لباسها و همان جبه را با مقداری پول از خمس مالش طبق معمول، محضر امام کاظم (علیه السلام) فرستاد. امام (علیه السلام) پول و لباسها را قبول کرد ولی جبه را بر گردانید و در نامه خود نوشت: این جبه را حفظ کن و از دستت خارج نکن، به زودی کاری پیش می‌آید که به آن ضرورت پیدا می کنی، علی بن یقطین از این جریان به تردید افتاد و ندانست سبب آن چیست، به هر حال جبه را نگاه داشت. او بعد از چندی به غلام مخصوص خویش خشم گرفت و او را از خدمتش معزول کرد، غلام می‌دانست که ابن یقطین از ارادتمندان موسی کاظم (علیه السلام) است و از ارسال پول و لباس و غیره به محضر آن حضرت مطلع بود، او پیش هارون رفت، سعایت کرد و گفت: علی بن یقطین معتقد به امامت موسی بن جعفر است. و هر سال خمس مال خویش را به وی ارسال می کند، حتی جبه مخصوص را که هارون به او داد به مدینه فرستاده است. هارون با شنیدن این سخن از خشم آتش گرفت و گفت: در این رابطه تحقیق خواهم کرد، اگر درست باشد، خونش را خواهم ریخت، در دم به احضار علی بن یقطین فرمان داد. چون او به دربار آمد، هارون گفت: جبه‌ای را که به تو داده بودم چه کرده‌ای؟ گفت: یا امیرالمؤمنین، آن در یک ظرف مهر زده و معطر کرده در نزد من است. اغلب در وقت بامداد آن را باز کرده و به عنوان تبرک تماشا می کنم و می‌بوسم و به محلش بر می گردانم. موقع شبها نیز چنین می کنم. گفت: الآن آن را بیاور، گفت: آری، یا امیرالمؤمنین! آنوقت به بعضی از خدمه‌اش گفت: برو به فلان اتاق در خانه من، کلید آن را از دربان من بگیر، پس از آنکه اتاق را باز کردی، فلان صندوق را نیز باز کن و ظرف مهر شده‌ای را که در آن است بیاور، غلام بعد از کمی آن ظرف را آورد و در پیش هارون به زمین نهاد، هارون گفت: مهر را برداشته، ظرف را باز کنند، چون باز کردند، دید جبه در آن جا و در میان عطر است، غضب هارون فرو نشست، گفت آن را به محلش باز گردان و پی کار خود برو، دیگر هیچ سعایتگری را درباره تو تصدیق نخواهم کرد و گفت: جایزه خوبی نیز به علی بن یقطین دادند. بعد گفت به غلام که سعایت کرده بود هزار شلاق بزنند، چون ضربات به پانصد رسید، غلام چشم از جهان فرو بست، [۱۰] علم غیب خدایی که در نزد امام بود علی بن یقطین را نجات داد.

امام کاظم و نماز

کمال الدین محمد بن طلحه شافعی در حق او فرموده: اوست امام کبیر القدر عظیم الشأن، کثیر التهجد، مجد در اجتهاد، و مشهور به عبادات، مواظب بر طاعات، مشهور به کرامات، شب را به روز می آورد به سجده و قیام، و روز را به آخر می رسانید به تصدق و صیام، و به سبب بسیاری حلمش و گذشتن از جرم تقصیرکنندگان در حقش کاظم خوانده شد، جزا می داد کسی را که بدی کرده بود به او با احسان به او و کسی را که جنایتی بر او وارد آورده به عفو از او، و به جهت کثرت عبادتش نامیده شد به عبد صالح، و معروف شده در عراق به «باب الحوائج الی الله» زیرا، که هر که متوسل به آن جناب شده به حاجت خود رسیده [۱۱] حضرت امام موسی بن جعفر (علیه السلام) عابدترین اهل زمان خود و اَفقه از همه و سخی تر و گرامی تر بود، روایت شده که شبها برای نوافل شب برمی خاست، و پیوسته نماز می گذاشت، تا نماز صبح و چون فرض صبح را ادا می کرد، تعقیب می خواند تا طلوع آفتاب، پس برای خدا سجده می کرد و پیوسته در سجود و تحمید بود و سر بر نمی داشت تا نزدیکی زوال و این دعا را بسیار می

گفت:«اللهم انی أسئلك الراحهٔ عنـد الموت و العفو عند الحساب» و مكرر می كرد این را. [۱۲] . خطیب بغـدادی كه از اعاظم اهل سنت و موثقین از مورخین و قدمای ایشان است، گفته كه موسـی بن جعفر (علیه السـلام) را عبد الصالح می گفتند، از شدت عبادت و كوشـش و اجتهادش، و گفته، روایت شده است كه آن حضـرت داخل مسـجد پیغمبر ـ صلی الله علیه و آله ـ شد و به سجده رفت. در اول شب، شنیدند كه پیوسته می گوید: «عظم الذنب من عبدك فلیحسن العفو من عندك»، یعنی، گناه بنده تو بزرگ است، پس بخشـش از جانب تو نیكو است. و این را مكرر گفت تا داخل صبح شد. [۱۳] . و در خبری كه از مأمون نقل شده در ورود حضرت موسـی بن جعفر (علیه السـلام) بر هارون الرشـید، مأمون گفته: «اذ دخل شـیخ مسـخد قـد نهكته (خ ل) العبادهٔ، كانه شن بال قد كلم السـجود وجهه و انفه»، یعنی: وارد شـد بر پدرم پیرمردی كه صورتش از بیداری شب و عبادت زرد ورم دار شده بود، و عبادت او را رنجور و لاـغر كرده بود به حـدی كهماننـد مشـك پوسـیده شـده بود، و كثرت سـجده صورت و بینی او را مجروح كرده بود، و در صلوات بر آن حضرت در وصف آن جناب گفته شده: «حلیف السجده الطویله و الدموع الغزیره.». [۱۴] .

تأثیر سجده امام هفتم

روایـت شـده كه هـارون الرشـید فرسـتاد به نزد حضـرت موسـی بن جعفر (علیه السـلام) در وقـتی كه در حبس بـود، كنیزی عـاقله و صاحب جمال را كه آن جناب را خدمت كند در زندان، و ظاهراً نظرش در این كار آن بود كه شاید حضرت به سوی او میل نماید، و قدر او در نظر مردم كم شود، یا آن كه برای تضـییع آن جناب بهانه بدست آورد، و خادمی فرستاد تفحص از حال او نماید، خادم دیـد كه كنیز را كه پیوسـته برای خدا در سـجده است، و سـر بر نمی دارد، و می گوید: «قدوس قدوس، سـبحانك سـبحانك»، پس بردند او را به نزد هارون، دیدند از خوف خدا می لرزد، و چشم به آسـمان دوخته، و مشـغول گشت به نماز، از او پرسـیدند، این چه حالتی است كه پیدا كرده ای. گفت: عبد صالح را دیدم كه چنین بود، و پیوسـته آن كنیز به همین حال بود تا وفات كرد، و ابن شهر آشوب این روایت را مفصل نقل كرده، و علامه مجلسی ـ رحمهٔ الله علیه ـ آن را در جلاء العیون نوشته است. [۱۵] .

صلابت و مدارا در سیره امام كاظم

اشاره

یكی از بحثهـایی كـه امروزه مـورد تـوجه گروهی از افراد جـامعه قرار گرفتـه، مسـاله تسامـح و تساهـل در دیـن اسـت. ایـن افراد دو دسـته‌اند: الف- مغرضان، كـج انـدیشان و التقاطی مـذهبان كه شـناخت درستی از دین نداشـته، هر چه به نفع نیات پلیـد خود باشد، می‌پذیرنـد و با سـلاح تسامـح به جنگ دین می‌آیند. ب- متدینان ساده و خوش باور كه بدون تامل در گفته‌های دیگران، اسـلام را دین سـهل و سـمح دانسـته، ناخواسته آب در آسیاب دشمن می‌ریزند؛ اینان چون متحجران خوارجند كه كاغذ پاره‌های بر سر نی را اساس قرآن دانسـتند و در مقابل قرآن ناطق ایسـتادند. از آنجا كه اگر اسـلام از چشـمه زلال اهل‌بیت به ما نرسـد نه تنها، شـفا بخش نبوده، بلكه سمی مهلك خواهد بود، به نظر می‌رسد درباره مساله تساهل و تسامح دینی نیز باید به پیشوایان معصوم علیهم‌السلام پناه برد تا ما را از زلال خویش سـیراب سازند. بررسـی ابعاد مختلف سـیره این بزرگواران حد و مرز تساهل و تسامح را به خوبی روشـن می‌سازد. این نوشـتار سیره امام موسی بن جعفر(علیه السلام) در این باره را به اختصار بررسی می كند. دوران امامت این امام همام از سال ۱۴۸ ه.ق كه حضـرت امام صادق (علیه السـلام) به شـهادت رسید. آغاز شد، آن حضرت در این دوران با چهارخلیفه سفاك به مقابله پرداخت: منصور دوانیقی، مهدی عباسـی، هادی و هارون‌الرشـید خلفای جلاد بنی عباس در این عصـر بودند. سیره امام كاظم (علیه السلام) نشان می‌دهد آنجا كه بحث دفاع از دین مطرح است امام تا مرز شهادت پیش می‌رود و ذره‌ای سیاسی كاری و تساهل

و سازش در وجود مبارکش پیدا نمی‌شود. امام از دو سـلاح تقیه و زندان برای دفاع از دین استفاده می‌کند و در جاهایی که مبسوط الیـد باشد به ترویج و اقامه احکام دین می‌پردازد. آنچه به عنوان مدارا و تساهل در زندگی امام کاظم (علیه السـلام) رخ داده است، به زندگی شخصـی و گذشت و ایثار آن حضـرت مربوط است. نمونه‌های زیر گوشه‌ای از برخورد قاطع امام کاظم (علیه السلام) در جهت عزت و صلابت دینی، اقامه عدل و برپایی حدود الهی است.

صلابت امام کاظم

امام کاظم و قیام فخ

قیام و نهضت فخ که در نتیجه سـتم بسـیار دستگاه خلافت به علویان و شیعیان رخ داد. با روش پیشوای هفتم بی‌ارتباط نبود، زیرا آن حضـرت نه تنهـا از آغـاز تا تشـکیل نهضت از آن اطلاع داشت بلکه با رهبر آن (حسـین شـهید فـخ) نیز در تماس و ارتباط بود. امام هنگامی که احساس کرد حسین در تصمیم خود برای مبارزه با دستگاه ستم پیشه استوار است، به او فرمود: «گرچه شهید خواهی شد ولی بـاز در جهـاد و پیکـار کوشا باش. این گروه (عباسـیان) مردمی پلیـد و بدکارنـد که اظهار ایمان می‌کننـد ولی در باطن ایمان و اعتقادی ندارند. من در این راه پاداش شما را از خدای بزرگ می‌خواهم.» [۱۶] . هادی عباسی که می‌دانست قیام فخ بدون مشورت و چراغ سبز امـام کـاظم (علیه السـلام) صورت نگرفته است، امـام را به قتل تهدیـد کرد و گفت: به خـدا سوگنـد، حسـین به دسـتور موسـی بن جعفر بر ضد من قیام و از او پیروی کرده، زیرا پیشوای این خاندان، کسـی جز موسی بن جعفر نیست. خدا مرا بکشد، اگر او را زنده بگذارم. [۱۷] .

صلابت در اجرای حدود

یکی از ویژگیهای مهم حکومت اسـلامی، اجرای حـدود بـدون هیـچ ملاحظه و مسامحه است. اگر در نظامی حدود برای توده مردم که دسـتشان به جـایی نمی‌رسـد، به شدیـدترین وجه جـاری شود ولی وقتی نوبت به دانه درشت‌هـا می‌رسـد، هزار و یک حیله برای تخفیف مجـازات آنـان به کـار رود، آن نظام از اسـلام دور شـده است. امام کاظم (علیه السـلام) در مورد اجرای حـدود می‌فرمایـد: منفعت اقامه حـد برای خداوند در روی زمین از بارش چهل روز باران بیشتر است. و این که در قرآن آمده است: (یحیی الارض بعد موتها) خداوند زمین مرده را زنده می‌کند. منظور زنده کردن به وسیله قطرات باران نیست، بلکه منظور این است که خداوند مردانی را در روی زمین بر می‌گزینـد تا عـدالت را بر پا دارنـد و با اقامه عـدل زمین را زنده کنند. [۱۸] . اسـحاق بن عمار می‌گوید: از امام موسـی بن جعفر (علیه السلام) در مورد چگونگی و کیفیت اجرای حد بر شخص زناکار پرسیدم، فرمود: شدیدترین نوع تازیانه بر او زده شود. [۱۹] .

ممنوعیت بازی با مقدسات

امام موسـی بن جعفر (علیه السـلام) می‌فرماید: اگر کسـی نزد حاکم فاسقی برود و برای این که دنیایش آباد شود، آیاتی از قرآن را برایش بخواند، به خاطر هر حرفی که از دهانش خارج می‌شود، ده‌بار لعنت می‌گردد. [۲۰] .

عدم سازش بر سر اصول

روزی هارون الرشید به امام موسـی بن جعفر (علیه السلام) عرض کرد: می‌خواهم فدک را به تو برگردانم. امام فرمود: من فدک را

نمی‌خواهم مگر با حدود آن. هارون گفت: حدود آن را مشخص کن. امام فرمود: اگر حدودش را بگویم آن را به من نخواهی داد. هارون اصرار کرد و گفت، فدک را با حدودش به امام خواهد بخشید. امام فرمود: حد اول فدک، عدن است. هارون با شنیدن این جمله درهم کشیده شد. امام فرمود: حد دوم آن سمرقند و حد سوم آن آفریقا و حد چهارم آن نواحی دریای‌خزر و ارمنستان است. هارون الرشید در حالی که به شدت عصبانی شده بود، گفت: با این حال چیزی برای ما باقی نمی‌ماند. امام فرمود: من از اول گفتم: اگر فدک را بخواهم با حدود آن است و تو آن را به ما نخواهی داد. [۲۱] . این حدیث نشان می‌دهد که قضیه فدک رمز حکومت عدل است و امام با بیان این مطلب بر حکومت بنی‌عباس خط بطلان کشید.

اقتدار دینی

در یکی از سالها، هارون الرشید برای انجام اعمال حج به مکه رفت. اطرافیان خلیفه مسجدالحرام را خلوت کرده، مانع طواف دیگران شدند. در این هنگام، امام موسی بن جعفر (علیه السلام) در کسوت مردی که لباس اعراب بیابانی را به تن داشت، وارد شد و بدون توجه به امر و نهی اطرافیان خلیفه به طواف پرداخت و فرمود: اینجا مکانی است که خداوند بین همه مردم از خلیفه و غیر خلیفه تساوی برقرار کرده است. جالب توجه این که امام در طواف جلوتر از هارون قرار گرفت و هارون پشت سر امام طواف به جای آورد. هنگام استلام حجرالاسود نیز امام قبل از هارون حجر را استلام کرد. بعد از تمام شدن اعمال، هارون که امام را نمی‌شناخت. گفت: این اعرابی را بیاورید تا علت کارهایش را بازگو کند. وقتی به امام عرض کردند؛ هارون او را خواسته است. امام فرمود: من با او کاری ندارم. اگراو کار دارد، پیش من بیاید. [۲۲] .

مبارزه با کاخ نشینی

روزی امام کاظم (علیه السلام) وارد یکی از کاخهای هارون در بغداد شد. هارون به قصر خود اشاره کرده و با نخوت و تکبر پرسید: این قصر از آن کیست؟ (هدف او از این کار آن بود که شکوه و قدرت خود را به رخ امام بکشد.) حضرت بدون آن که کوچکترین اهمیتی به کاخ پر زرق و برق او دهد، با کمال صراحت فرمود: این خانه، خانه فاسقان است؛ همان کسانی که خداوند درباره آنان می‌فرماید: «به زودی کسانی را که در زمین به ناحق کبر می‌ورزند و هرگاه آیات الهی را ببینند، ایمان نمی‌آورند و اگر راه رشد و کمال را ببینند، آن را در پیش نمی‌گیرند؛ ولی هرگاه راه گمراهی را ببینند، آن را طی می‌کنند، از آیات منصرف خواهم کرد؛ زیرا آنان آیات ما را تکذیب‌کرده، از آن غفلت ورزیده‌اند.» هارون الرشید از این پاسخ سخت ناراحت شد و در حالی که خشم خود را به سختی پنهان می‌کرد با التهاب پرسید: پس این خانه از آن کیست؟ امام بی‌درنگ فرمود: این خانه ملک شیعیان و پیروان ما است، ولی دیگران آن را با زور تصاحب کرده‌اند. این خانه در حال عمران و آبادی از صاحب اصلی‌اش گرفته شده است و هر وقت بتواند آن را آباد سازد، پس خواهد گرفت. [۲۳] .

مبارزه با عوام فریبی هارون

یکی از شگردهای تبلیغاتی دستگاه خلافت، مسأله انتساب هارون به خاندان رسالت بود و شخص هارون بر این مساله بسیار تکیه می‌کرد. او روزی وارد مدینه شد و سمت قبر پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) رهسپار گردید. هنگامی که به حرم رسید و انبوه جمعیت را دید، رو به قبر پیامبر کرد و گفت: درود بر تو ای پیامبر خدا، درود بر تو ای پسر عمو. او این کلمات را با صدای بلند گفت تا مردم بدانند خلیفه پسرعموی پیامبر است. در این هنگام امام هفتم (علیه السلام) که در آن جمع حاضر و از هدف هارون آگاه شده بود. نزدیک قبر پیامبر رفت و با صدای بلند فرمود: درود بر تو ای پیامبرخدا (صلی الله علیه وآله وسلم)، درود بر

تو ای پـدر. هـارون از این سـخن سـخت نـاراحت شـد، رنـگ صورتش تغییر یـافت و بی‌اختیار گفت: واقعا این افتخار است. [۲۴] . هـارون نه تنهـا کوشـش می‌کرد انتساب خویش به مقام رسالت را به رخ مردم بکشـد، بلکه به وسایلی می‌خواست پیامبر زادگی این پیشوایان بزرگ را نیز انکار کند. او روزی به امام کاظم (علیه السـلام) گفت: شـما چگونه ادعا می‌کنید فرزند پیامبرید در حالی که فرزنـدان علی (علیه السـلام)هستیـد؛ زیرا هرکس به جـد پـدری خود منسوب می‌شود، نه جـد مـادری!؟ امام کاظم (علیه السـلام) در پاسـخ آیه‌ای را تلاوت فرمود که خداوند ضـمن آن می‌فرماید: «... و از نژاد ابراهیم، داوود، سـلیمان، ایوب، زکریا، یحیی، عیسـی و الیاس را که همگی از نیکان وشایسـتگانند. هدایت کردیم.» آنگاه فرمود: در این آیه، عیسـی از فرزندان پیامبران پیشین شمرده شده است در صورتی که او پدر نداشت و تنها از طریق مادرش مریم نسـبتش به پیامبران می‌رسید. پس به حکم این آیه، فرزندان دختری نیز فرزند شـمرده می‌شوند. ما نیزبه واسـطه مادرمان حضـرت زهرا (سـلام الله علیها) فرزند پیامبریم. [۲۵] . در منـاظره مشابه دیگری، امام در پاسـخ به این پرسـش که چرا شـما خود را فرزنـدان رسول خدا (صـلی الله علیه وآله وسـلم) می‌نامید؟ فرمود: ای هارون! اگر پیـامبر زنـده شود و دختر تو را برای خود خواسـتگاری کنـد، آیـا دخترت را به پیـامبر تزویـج می‌کنی؟ هـارون گفت: نه تنها تزویج می‌کنم بلکه با این وصـلت به تمام عرب و عجم افتخار می‌کنم. امام فرمود: ولی این قضیه در مورد من صادق نیست. نه پیامبر (صلی الله علیه وآله وسـلم) دختر مرا خواسـتگاری می‌کنـد و نه من دخترم را به او تزویـج می‌کنم؛ زیرا من از نسل اویم و این ازدواج حرام است؛ ولی تو از نسل پیامبر نیستی. [۲۶] .

نتیجه توهین به مقام ولایت

هـارون از ساحری خواست وقتی امام کاظم (علیه السـلام) کنار سـفره غـذا نشـست، کاری کنـد اهل مجلس به ایشان بخندنـد و امام کوچک شود. وقتی سفره حاضر شد خادم امام (علیه السلام) دست برد که نان را بردارد و نزد امام بگذارد، نان پرید و هارون و اهل مجلس خندیدند. در این لحظه، امام به تمثال شیری که بر پرده‌ای در اتاق نقاشی شده بود، اشاره کرده و فرمود: ای شیر خدا، دشمن خدا را بگیر. تمثال به صورت شـیر واقعی در آمده و ساحر را پاره پاره کرد و بلعید. هارون و اطرافیانش از دیدن این صحنه از هوش رفتنـد. چون به هوش آمدنـد، هـارون عرض کرد: کـاری کنیـد تا ساحر زنـده شود. امام فرمود: اگرعصای موسـی آنچه بلعیـده بود، برگردانـد، این تمثال شـیر نیز چنین خواهد کرد. [۲۷] . در این قضـیه اهمیت جایگـاه امـامت و ولایت به خوبی روشن می‌شود؛ زیرا امـام در این مجلس به عنوان رهـبری و امـامت تشیع مورد اهـانت قرار گرفت نه به عنوان شـخص، به همین جهت نیز بـا قـاطعیت به مقابله پرداخت.

امام و مبارزه با ترویج افکار باطل

هشام بن سالم می‌گویـد: من و ابوجعفر (مؤمن طاق) بعـد از وفات امام صادق (علیه السـلام) در مدینه بودیم؛ مردم می‌گفتند: بعد از امام صادق (علیه السلام)، عبـدالله امام است، زیرا او پسـر بزرگ است. ما برعبدالله وارد شدیم، دیدیم مردم گرد او جمع شده‌اند. ما چنـان که قبلاـ از پـدرش می‌پرسـیدیم، در مورد زکات و مقـدار آن از او پرسـیدیم، گفت: در دویست درهم، پنـج درهم و در صـد درهـم، دو و نیـم درهـم. گفـتیم: حـتی مرجئـه هم چنین حرفی نزده است، در حـالی که حیران بـودیم از نزد او بیرون آمـدیم. من و ابوجعفر در کوچه‌هـای مـدینه سرگردان بودیم و نمی‌دانستیم کجـا برویم و از چه کسـی بپرسـیم. بـا خود گفتیم: آیا به سوی مرجئه رویم یا به سوی قدریه یا زیدیه یا معتزله و یا خوارج؟ در دریای این افکار غوطه‌ور بودیم که پیرمردی به من اشاره کرد تا همراهش بروم. بـا نگرانی از این که مبـادا این پیرمرد از اعوان و انصـار دسـتگاه خلافت باشـد، به دنبالش راه افتادم. پیرمرد مرا به خانه موسـی بن‌جعفر (علیه السـلام) هدایت کرد. حضرت خطاب به من فرمود: به سوی من بیا نه به سوی مرجئه و نه قدریه و نه زیدیه و نه معتزله

و نه خوارج، به سوی من. [۲۸] .

امام کاظم و مبارزه با لهو ولعب

علامه حلی در کتاب «منهاج الکرامه» آورده است که روزی امام موسی بن جعفر (علیه السلام) از در خانه بشرحافی در بغداد می‌گذشت، صدای ساز و آواز و غنا و نی و رقص از خانه بشر بلند بود. در این هنگام کنیزکی از خانه بیرون آمد تا خاکروبه بیرون بریزد. حضرت به او فرمود: آیا صاحب این خانه آزاد است یا بنده؟ کنیزک گفت: آزاد است. امام فرمود: راست گفتی، اگر بنده بود از مولایش می‌ترسید. کنیزک چون برگشت، بشر علت دیر آمدنش را پرسید. کنیز حکایت را بازگفت. بشر با پای برهنه بیرون دوید، خود را به حضرت رسانده، عذر خواست و به دست آن حضرت توبه کرد. بعد از آن هرگز کفش نپوشید و همیشه پا برهنه راه می‌رفت. [۲۹] .

امام و مبارزه با خرافات

ابن شهرآشوب می‌گوید: منصور دوانیقی در یکی از روزهای نوروز از امام دعوت کرد تا به مناسبت عید نوروز در مجلس شرکت کند. امام فرمود: من در اخباری که از جدم رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) وارد شده، سندی برای این عید نیافتم. این عید، سنت فارسیان است و اسلام آن را محو کرده است. پناه می‌برم برخدا از آن که احیا کنم چیزی را که اسلام محو کرده باشد. [۳۰] .

نمونه‌هایی از مدارای امام موسی‌بن‌جعفر

در مورد مدارای معصومان علیهم السلام با مخالفان، به ویژه کسانی که از روی نادانی و جهالت به آنان اسائه ی ادب می‌کردند، روایات متعددی رسیده است. در مورد امام کاظم (علیه السلام) نیز نگاهی به صفات او، همین مطلب را ثابت می‌کند. او را «کاظم» می‌گویند، زیرا درباره مسایل شخصی از کسی خشمگین نشد. در تاریخ آمده است که یکی از مخالفان امام را بسیار می‌آزرد و حتی به ایشان دشنام می‌داد. صبر یاران امام به سر آمد و به ایشان عرض کردند: اجازه دهید او را به سزای عملش برسانیم. امام از این کار نهی کردند و نشانی آن مرد را پرسیده، سوار بر مرکبی شد و به سوی مزرعه وی در خارج از مدینه رهسپار گردید. به محض این که مرکب امام وارد مزرعه شد، آن شخص شروع به فحاشی کرد که چرا وارد مزرعه من شده‌ای؟ امام (علیه السلام) فرمود: ارزش مزرعه‌ات چقدر است و امید داری امسال چه مقدار سود ببری؟ گفت: روی هم دویست اشرفی. امام سیصد اشرفی به او داد و با روی گشاده چند کلمه‌ای با او صحبت کرد. آن شخص از رفتار زشت خویش پشیمان شد و از امام عذر خواست. روز بعد آن شخص را در مسجد نشسته یافتند. چون چشمش به امام افتاد، عرض کرد: «الله اعلم حیث یجعل رسالته» [۳۱] . خدا می‌داند رسالت خود را کجا و نزد چه کسی قرار دهد. [۳۲] .

امام و حفظ آبروی دیگران

یکی از نزدیکان امام (علیه السلام) نقل می‌کند: شبی امام مشغول استراحت بود که ناگاه بلند شده، به سرعت از اتاق بیرون رفت. من دنبالش حرکت کردم. نزدیک دیوار حیاط شنیدم، دو نفر از غلامان امام از پشت دیوار با دو نفر از کنیزها مشغول صحبت هستند. امام وقتی متوجه آمدن من شد، فرمود: آیا تو هم حرفهای آنها را شنیدی؟ گفتم: آری. صبح حضرت آن دو غلام را به شهری و کنیزها را به شهر دیگری فرستاد تا این راز مخفی بماند و آبروی آنان حفظ شود. [۳۳] .

حکومت و سیاست در سیره امام کاظم

امامت حضرت امام کاظم (علیه السلام) با دوران خلافت هارون الرشید، مقارن بود. هارون کسی است که طرفدارانش را که برای استحکام پایه های حکومت او، سر از پا نمی شناختند و از هیچ گونه فداکاری ای دریغ نمی کردند، همین که از آینده ی آن‌ها احساس خطر می کرد، از بین می‌برد (چون ابومسلم خراسانی و غیره). معلوم است که با علویان خصوصاً با حضرت موسی ابن جعفر (علیه السلام) چگونه باید رفتار نماید؟ فشار و خفقان، خوف و وحشت بر آل علی (علیه السلام) در عصر هارون الرشید به مرحله ای رسید که امام موسی بن جعفر و دوستان نزدیکش در حال تقیه به سر می بردند. حضرت امام کاظم (علیه السلام) در چنین جو خفقان آمیزی، مسؤولیت عظیمی را که حداقل آن حفظ شیعیان به صورت یک جمع متشکل و هدفمند بود، به عهده داشت و محوریت آن حضرت برای شیعیان و مرتبط ساختن و شکل دادن به جمع شیعیان برای عباسیان خطر بزرگی به حساب می آمد. هارون الرشید که به صفت یک امپراطور درآمده بود، و به خورشید خطاب می کرد که بتاب، هر جا بتابی در قلمرو حاکمیت من می تابی! و قیام‌های ضد دستگاه حکومت را هم سرکوب کرده بود، در عین حال از وجود موسی ابن جعفر (علیه السلام) وحشت داشت و خاطرش ناآسوده بود، و آن حضرت را بزرگ ترین مانع و مزاحم حکومت خود می دانست، ترس هارون بیشتر از دو جهت بود: ۱- خود را در برابر شخصیت انسانی امام (علیه السلام) حقیر می دید. ۲- می دانست که امام کاظم (علیه السلام) خود را اولی و احق به امامت می داند و شیعیان او نیز با این عقیده با او در ارتباط و رفت و آمد هستند. در مورد اول، هارون می کوشید که با توجیهات دینی، و انتساب خود به پیامبر، ضعف روحی خود را جبران کند و در نظر مردم وجهه و آبرو کسب نماید، و از این طریق پایه‌های حکومت خود را استحکام بخشد. امام کاظم (علیه السلام) نقشه او را نقش بر آب می کرد و ماهیت اصلی او را آشکار و بر ملا- می نمود. معروف است که هارون یک سال به جنگ می رفت، و یک سال به حج؛ در سال ۱۹۷ قمری که نوبت حج بود، از هارون استقبال کردند. هارون در این مسافرت خود علاوه بر حج، هدف سیاسی دیگری نیز داشت، و آن این که می خواست از همه مردم برای فرزندان خود به عنوان ولیعهدهای بعدی بیعت بگیرد که در راه رسیدن به این هدف از هیچ شخصیت با نفوذ جهان اسلام وحشت نداشت، فقط امام (علیه السلام) را مانع و مزاحم خود می دید. هارون رشید برای آن که کسب وجهه کند و به حکومت خود مشروعیت دهد، وقتی که وارد مسجد پیغمبر شد، گفت: «السلام علیک یابن عم!» و قرابت خود را به رسول الله (صلی الله علیه واله وسلم) به رخ مردم کشید، امام موسی ابن جعفر (علیه السلام) که آن جا حضور داشت بلادرنگ فرمود: «السلام علیک یا اباه!» هارون که رنگش متغیر شده بود، در عین حال گفت: واقعاً این فخر از تو است ای ابوالحسن(علیه السلام)؛ و رو کرد به یحیی ابن جعفر و چنین گفت: اشهد انه ابوه کان حقا. همین بود که هارون در حضور مردم به قبر پیامبر خطاب کرد که یا رسول الله درباره تصمیمی که دارم از شما عذر می خواهم، و آن این که موسی ابن جعفر (علیه السلام) را دستگیر کرده و به زندان می افکنم، زیرا او سبب تفرقه امت شده است؛ و در همان مسجد پیامبر حضرت را که در حال نماز بود، دستگیر کرد. هارون با آن همه قدرت و عظمت سیاسی، تحمل وجود امام را نداشت و برای خاموش کردن شعله های خشم مردم، به چنین توجیهاتی دست می زد، و تفرقه افکنی میان امت را بهانه و تمسک قرار می داد تا مورد سرزنش مردم قرار نگیرد. این سیره همیشگی حکام جور و عناصر ضد مردمی است که سعی می کنند با اتهام و ترور شخصیت، چهره‌های مردان حق را مخدوش و لکه دار نشان دهند. قرآن می فرماید: فرعون، حضرت موسی را به بی دینی و فساد متهم می کرد تا از چشم مردم بیفتد: «انی اخاف ان یبدل دینکم او ان یظهر فی الارض الفساد.» هارون اعتقاد شیعیان را به امامت امام کاظم (علیه السلام) و رفت و آمد شبانه و پنهانی آن‌ها را به نزد آن حضرت می دانست، و این را برای بقای حکومت خود خطر جدی تلقی می کرد، از این رو هارون برای آن که از رمز و راز، و اسرار تشکیلاتی امام کاظم (علیه السلام) اطلاع یابد، پرسید کسی را از نزدیکان موسی ابن جعفر (علیه السلام) که خیلی فقیر و دست تنگ باشد معرفی کنید. علی ابن اسماعیل پسر برادر آن حضرت را معرفی کردند. هارون با دادن مال‌های هنگفت او را از مدینه به

پایتخت خود دعوت کرد و او هم برای این کار حاضر شد، امام (علیه السلام) برای انصراف او از این کار، زیاد تلاش کرد و پول های زیادی به او داد، ولی او به خانه هارون رفت و از امام موسی بن جعفر (علیه السلام) سعایت می کرد. امام موسی ابن جعفر (علیه السلام) در شرایطی قرار داشت که نمی توانست مبارزات علنی و آشکاری داشته باشد، بلکه با مبارزات مخفی و در تقیه و استتار که مهم ترین اصل است برای بیشتر ضربه زدن و کمتر ضربه را متحمل شدن، دست اندرکار براندازی حکومت هارون و سایر خلفای زمانش بود. شیعیان نیز موظف بودند مطالبی را که از طرف امام و رهبری و تشکیلات به آن ها گفته می شد، مخفی نگه دارند و اسرار رهبری و تشکیلاتی را افشاء نکنند. ولی گاهی اتفاق می افتاد که مطالبی پیرامون امامت موسی بن جعفر (علیه السلام) و واجب بودن پیروی از آن حضرت را افشاء می کردند، طبیعی است که این کار اسباب دردسر برای خود امام (علیه السلام) و آن‌ها را فراهم می آورد، و می توان گفت یکی از اسباب زندانی شدن امام کاظم همین بود. هشام ابن حکم که یکی از تربیت یافتگان حضرت امام کاظم بود، از طرف امام مأمور بود که سکوت کند، ولی او سکوت را شکست و در نتیجه از ترس دستگاه متواری شد، و هارون برادران او را توقیف و زندانی کرد و درباره وی گفت: در صورتی که چنین مردی زنده باشد، حکومت برای من یک ساعت هم ممکن نیست. به خدا که کاربرد زبان او از صدهزار شمشیرزن بیشتر است. مبارزه با علمای خود فروخته و فاسدی که خود را به دربار فروخته بودند، نمونه دیگری از مبارزات آن حضرت است، زیرا وجود چنین اشخاصی در دستگاه، مشروعیت دادن به آن است. از این رو چنین اشخاصی محبوبیت خاصی در دستگاه خلافت داشتند و امام فرمود": العلماء امناء الرسل مالم یدخلوا فی الدنیا، قالوا و ما دخولهم فی الدنیا؟ قال: اتباع السلطان فاذا فعلوا ذلک فاحذروا علی ادیانکم؛ "علما امانتداران پیامبرانند، مادامی که خود را به دنیا نفروخته باشند، گفتند: دخول در دنیا چیست؟ فرمود: متابعت دربار؛ وقتی که چنین کنند، در مورد دینتان از آنان بترسید. وقتی امام کاظم (علیه السلام) دید که مهدی عباسی رد مظالم می کند، فرمود: چرا آن چه را از ما از راه ستم گرفته اید، برنمی گردانی؟ مهدی پرسید آن چیست؟ حضرت فدک را مطرح کرد، مهدی گفت: حدود آن را تعیین کن تا برگردانم، امام (علیه السلام) حدود تمام جهان اسلام را به عنوان فدک غصب شده تعیین کرد. بنابراین امام کاظم (علیه السلام) در قبال مسئله خلافت و زعامت امت بی تفاوت نبوده و خود را از هر کس دیگر اولی و احق برای حکومت و اداره سرزمین اسلامی می دانست. مبارزات منفی و کناره گیری امامان از دستگاه خلافت نیز اعتراضی بود از جانب آن‌ها بر علیه حاکمیت‌های زمانشان که مشروعیت و لیاقت خلفاء را زیر سؤال می برد و خبث باطنی آن‌ها را علنی می ساخت، و مردم را نسبت به آنان بدبین و خشمگین می نمود. شیوع و رسوخ چنین نگرشی، خطر مهمی برای حکومت به شمار می رفت، زیرا اگر اعتقاد مردم نسبت به مشروعیت یک نظام از میان برود، هر لحظه ممکن است به منظور براندازی آن به پا خیزند و یا از چنان اقداماتی حمایت کنند. اگر مبارزات منفی ائمه علیهم السلام نبود و با این کار خود ماهیت اصلی خلفاء را افشا نمی کردند، خلفای بنی امیه و بنی عباس با همه آن فسق و فساد و ستمکاری در تاریخ جزء خوبان و قدیسین بشری قرار می گرفتند. امامان نه تنها با دور نگه داشتن خود از دستگاه خلافت، مشروعیت آن را زیر سؤال می بردند، که یاران و دوستان خود را نیز اجازه نمی دادند به نفع دستگاه کار کنند. امام موسی بن جعفر (علیه السلام) به صفوان جمال که از دوستان آن حضرت است فرمود: همه کارهایت خوب است جز آن یکی. (یعنی چرا شترهایت را به هارون کرایه دادی؟) عرض کرد چه اشکال دارد من برای حمل و نقل اثاثیه او در سفر مکه، سفر اطاعت، کرایه دادم، نه آن که رایگان در اختیار او گذاشته باشم؟ امام (علیه السلام) فرمود: «مگر دوست نداری هارون زنده برگردد و کرایه تو را بدهد؟» صفوان گفت: چرا. امام (علیه السلام) فرمود: «همین مقدار که به بقای ظالم راضی هستی، گناه است.» صفوان با آن که با هارون سوابق دوستی داشت، فی الفور پیش از آن که کاروان به طرف مکه حرکت نماید، همه شترهای خود را با تمامی وسایل آن فروخت، هارون از قضیه با خبر شد و پرسید چرا فروختی؟ صفوان گفت: دیگر پیر شده ام و این کار از من ساخته نیست، هارون گفت: می دانم که موسی بن جعفر (علیه السلام) به تو گفته: این کار را نکن که خلاف شرع است. به خدا قسم اگر سوابق زیادی

که از سالیان دراز با خاندان تو داریم نبود، امر می کردم ترا گردن زنند. در عین حال به کسانی که می توانستند از پست و مقامشان حسن استفاده نمایند، و از مظالم و شرور بکاهند، و به نفع جامعه مسلمین همکاری نمایند، اجازه می داد که وارد دستگاه شوند؛ چنانکه به علی ابن یقطین که از تربیت شدگان آن حضرت بود و در تقوا و علم و سیاست مقام برجسته داشت، تأکید می کرد که به عنوان وزیر در دستگاه هارون بماند و تشیع خود را کتمان نماید و تقیه را شدیدا مراعات دارد، تا شیعیان و اموال آنان حفظ شوند. و به او نوشت: «ان لله مع کل طاغیة وزیرا من اولیائه یدفع بدعتهم»؛ خداوند با هر حاکم ستمگری، از دوستان خود وزیری دارد که به سبب او بدعت‌های آنان را دفع می کند. یکی از ایرانی ها که از شیعیان اهواز بود، می گوید: من مشمول مالیات‌های خیلی سنگین شدم که اگر می خواستم آن را بپردازم، از زندگی ساقط می شدم. اتفاقاً والی اهواز معزول شد و والی دیگری آمد و من خیلی نگران شدم. ولی بعضی از دوستان به من گفتند او باطنا شیعه است و تو هم شیعه هستی با این همه من جرأت نکردم نزد وی بروم و بگویم که شیعه ام، رفتم به مدینه خدمت امام موسی بن جعفر (علیه السلام) و داستان خود را شرح دادم. امام (علیه السلام) نامه ای نوشت که سه چهار سطر بیشتر نبود، جمله‌های آمرانه اما از آن نوع که امامی به تابع خود می نویسد، راجع به آن که قضای حاجت مؤمن و رفع گرفتاری ها از مؤمن در نزد خدا چنین است والسلام. نامه را مخفیانه آوردم و شبی به خانه والی اهواز رفتم و نامه را به او سپردم، نامه را گرفت و به چشم مالید و مرا برد در منزل و مانند کودکی مقابل روی من نشست و پرسید گرفتاریت چیست؟ گفتم یک چنین مالیات سنگینی برایم بسته اند که اگر بپردازم از زندگی ساقط می شوم، دستور داد همان شبانه دفاتر را آوردند و اصلاح کردند.

پاورقی

[۱] ظاهراً سر به سجده گذاشتن در ایام حبس بوده است.

[۲] ارشاد مفید ص ۲۷۷ – ۲۷۹.

[۳] بحار: ج ۴۸ ص ۲۱۰.

[۴] کافی: ج ۴ ص ۴۶۵ کتاب الحج.

[۵] تفسیر عیاشی: ج ۱ ص ۱۸۷ ذیل آیه «ان اول بیت وضع للناس» آل عمران: ۹۶.

[۶] ارشاد: ص ۲۷۹.

[۷] مناقب: ج ۴ ص ۳۲۵.

[۸] رجال کشی: (صفوان).

[۹] بحار الانوار: ج ۴۸ ص ۸۵ از عیون المعجزات. [

[۱۰] ارشاد مفید: ص ۲۷۴.

[۱۱] منتهی الآمال / ج ۲ / باب نهم / فصل دوم / ۱۲۲ و ۱۲۳.

[۱۲] منتهی الآمال / ج ۲ / باب نهم / فصل دوم / ۱۲۳.

[۱۳] عوالم / ج ۲۱ / ۱۸۶.

[۱۴] منتهی الآمال / ج ۲ / باب نهم / فصل دوم / ۱۲۳.

[۱۵] منتهی الآمال / ج ۲ / باب نهم / فصل دوم / ص ۱۲۴.

[۱۶] بحار الانوار، ج ۴۸، ص ۱۶۹.

[۱۷] همان، ص ۱۵۱.

[۱۸] کافی، ج ۷، ص ۱۷۴.

[۱۹] همان، ص ۱۸۳.

[۲۰] اختصاص، ص ۲۶۲.

[۲۱] بحار، ج ۴۸، ص ۱۴۴.

[۲۲] مناقب ابن شهر آشوب، ج ۲،.

[۲۳] بحار، ج ۴۸، ص ۱۳۸.

[۲۴] سیره پیشوایان، ص ۴۳۱.

[۲۵] همان، ص ۴۳۳.

[۲۶] همان، ص ۴۳۲.

[۲۷] منتهی الآمال، ج ۲، ص ۲۳۰.

[۲۸] همان، ص ۲۲۱.

[۲۹] همان، ص ۲۱۴.

[۳۰] همان، ص ۲۱۲.

[۳۱] سوره انعام، آیه ۱۲۴.

[۳۲] منتهی الآمال، ج ۲، ص ۲۱۱.

[۳۳] بحار الانوار، ج ۴۸، ص ۱۱۹، ح ۳۸.

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحیم

جاهِدُوا بِأَمْوالِكُمْ وَ أَنْفُسِكُمْ فی سَبيلِ اللَّهِ ذلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السّلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند

بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهلبیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف :دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و

رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السّلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز :

الف)چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب)تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن سهمراه

ج)تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما ، انیمیشن ، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و...

د)ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر

ه)تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و)راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)

ز)طراحی سیستم های حسابداری ، رسانه ساز ، موبایل ساز ، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک ، SMS و...

ح)همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

ط)برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی)برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضوری و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت : ۲۳۷۳ شناسه ملی : ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی: www.eslamshop.com

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳- (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور کاربران ۲۳۳۳۰۴۵(۰۳۱۱)

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی ، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشاالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳ ، شماره کارت :۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳و شماره حساب شبا : -۰۶۲۱-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۱۸۰-IR۹۰ ۵۳-۰۶۰۹به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان – خیابان مسجد سید

ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام -: هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنتِ غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می‌فرماید: «ای بنده بزرگوار

شریک کننده برادرش! من در کَرَم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلی الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست‌تر می‌داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می‌رَهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، امّا تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می‌گشایی که آن بینوا، خود را بِدان، نگاه می‌دارد و با حجّت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی‌گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».